
گزارش سیاسی بازخوانی کنش گرے ادبی در عصر پسا جنگ: از روایت پردازی ایثار تا بازسازی سرمایه اجتماعی

تهیه شده در اندیشکده حکمرانی و سیاست گذاری دانشگاه اصفهان
مرداد ۱۴۰۵

مدیر نشست: حمید نساج گروه اجرایی: فاطمه باقری، ستوده بخشی دستجردی، اشکان دادخواه تهرانی، نوید شهنام، متین کرد سیچانی، محمد منصوری بروجنی. تاریخ تنظیم سند: ۱۴۰۵/۵/۰۴	 انديشكده حکمرانی دانشگاه اصفهان	دبیر علمی: لایلا میرمجربیان مدعوین: احمد امیری خراسانی، محمود براتی، زهره نجفی، محمدرضا نصر اصفهانی سایر اظهار نظر کنندگان: اسحاق طغیانی، صبا حسن زاده شماره سند: ۴۰۵.۵.۱
---	--	--

گزارش سیاسی بازخوانی کنش‌گری ادبی در عصر پسا جنگ: از روایت‌پردازی ایثار تا بازسازی سرمایه اجتماعی

طرح بحث

این نشست در پی شناخت ادبیات پایداری به مثابه یک نهاد فرهنگی است که می‌تواند از «ادبیات جنگ» به «ادبیات پسا جنگ» گذر کرده و کارکرد روایت را از «بسیج‌گری» به «تأمل‌گری» تغییر دهد. یکی از محورهای این نشست نقش ادبیات پایداری در ترمیم سرمایه اجتماعی است. روایت‌های ادبی می‌توانند در بازسازی اعتماد میان گروهی و همبستگی ملی مؤثر بوده و ادبیات به عنوان فضایی برای «سوگواری جمعی» و عبور از تروماهای پس از جنگ دیده شود. به همین منظور بازنمایی «دیگری» در ادبیات دوران جنگ و ادبیات پسا جنگ متفاوت شود. آیا ادبیات پسا جنگ در ایران توانسته است با عبور از روایت‌های تک‌صدایی، به ایجاد یک «گفتگوی ملی» پیرامون تجربه جنگ کمک کند یا خود به عاملی برای شکاف‌های گفتمانی تبدیل شده است؟

یکی دیگر از موضوعات بحث شیوه بازنمایی ایثار است که می‌تواند در دوگانه تقدس‌گرایی-انسانی‌سازی فهم شود. در جامعه‌ای که با پرسش‌های جدید نسبت به ارزش‌های جنگ مواجه است، دشواری‌های بازنمایی ایثار چیست؟ ادبیات چگونه می‌تواند ایثار را برای نسل‌های جدید ملموس کرده و از «اسطوره‌سازی» به «روایت‌های تجربه‌محور» منتقل شود؟ چگونه می‌توان ایثار را در ادبیات معاصر بازنمایی کرد که ضمن حفظ قداست آن، از افتادن در دام کلیشه‌های «سانتیمانتالیسم» یا «تبلیغ‌زدگی» که مخاطب جوان را دفع می‌کند، مصون بماند؟

سومین محور استفاده از روایت برای تقویت اقتدار دفاع ملی است. فهم ادبیات به مثابه «قدرت نرم»، چه نسبتی میان روایت ادبی و امنیت پایدار می‌سازد. آیا ادبیات سفارشی و ابزاری می‌تواند اقتدار آفرین باشد یا قدرت اقناعی آن در گرو «استقلال‌روایی» است؟ مرز میان «ادبیات تعهدمند» و «ادبیات دولتی» در کجا است؟ چگونه سیاست‌گذاری‌های کلان فرهنگی می‌توانند بدون خدشه به «صدق هنری»، از ظرفیت ادبیات پایداری در تقویت اقتدار دفاع ملی بهره ببرند؟ نقش تکنیک‌های روایی مدرن (مانند روایت‌های غیرخطی، جریان سیال ذهن و...) در بازخوانی مفاهیم ایثار برای نسلی که تجربه زیسته جنگ را ندارد چیست؟

از سه نظریه به عنوان چارچوب نظری بحث حاضر می‌توان کمک گرفت: ۱- نظریه حافظه جمعی از موریس؛ چگونه می‌توانیم ادبیات را از حافظه و خاطره فردی به هویت ملی تبدیل کنیم؟ اگر ایثار تقدس باشد همان خاطره فرد باقی می‌ماند و به هویت ملی تبدیل نمی‌شود. ۲- نظریه روایت‌شناسی تروما؛ جنگ یک ترومای وحشتناک است که اگر بخواهیم برای تحلیل کاربردی آن نظریه‌ای را پیشنهاد کنیم باید بگوییم که آیا می‌شود نحوه مواجهه ادبیات با دردهای نهفته یا فروخته ناشی از جنگ را تحلیل کنیم؟ آیا در این دیدگاه، ادبیات می‌تواند نقش درمانگر روایت را بازی کند کما این که در اتاق‌های درمان توسط روان‌درمانگران استفاده نیز می‌شود؟ ۳- نظریه سرمایه نمادین از پییر بوردیو؛ این نظر به تحلیل جایگاه نهادهای متولی ادبیات پایداری و چگونگی تخصیص اعتبار به روایت‌های مختلف جنگ

می‌پردازد.

واقعیت‌های موجود

ادبیات پایداری به عنوان یک جریان تاریخی و فرهنگی، از دیرباز تاکنون در مقابله با هجمه‌های خارجی، استعمار درونی، فساد و زشتی‌ها حضور داشته است. این ادبیات که ترکیبی از هنر و محتواست، شامل متون نظم و نثر دینی، تاریخی و ادبی می‌شود که فداکاری‌ها، ایثارها و مقاومت ملت ایران را روایت می‌کنند.

امروزه این ادبیات دارای جایگاه آکادمیک شده است؛ و به عنوان یک گرایش دانشگاهی در سال ۱۳۸۷ در دانشگاه شهید باهنر کرمان تأسیس شد و اکنون حدود چهل دانشگاه آن را راه‌اندازی کرده‌اند. به نحوی که نشریه تخصصی و کنگره‌های دو سالانه در این حوزه منتشر و برگزار می‌شود.

واژه تعهد در ترکیب ادبیات و هنر متعهد، از نظر دستوری دارای متمم اجباری است (مانند تعهد به دفاع از وطن) که نشان‌دهنده الزام درونی و التزام است؛ این با «الزام» بیرونی که از طریق فشار و اجبار ایجاد می‌شود متفاوت است. تعهد واقعی ریشه در باور دارد، در حالی که الزام بیرونی نیازمند برهان و استدلال است.

ادبیات متعهد، یک مثلث متساوی‌الاضلاع است که سه رأس آن عبارتند از: شاعر یا روایت‌گر، مردم یا مخاطب، و حقیقت یا واقعیت. اگر شاعر با مردم تبانی کند و فقط موضوعات دلربا را بازتاب دهد، اثر ضعیف و غیرقابل باور خواهد بود. اگر شاعر صرفاً تحت سلطه واقعیت باشد یا صرفاً زیر سلطه مردم، اثر خفه و محدود خواهد شد. کیفیت اثر هنری بستگی به موقعیت شاعر نسبت به این سه راس دارد. بهترین حالت زمانی است که شاعر به عنوان یک رأس در میانه طیف مردم-حقیقت قرار گیرد، یعنی هم به حقیقت وفادار باشد و هم با مخاطب ارتباط برقرار کند تا دایره باورپذیری و جذب مخاطب گسترده شود.

نقش هنرمند با روایت‌گر متفاوت است: فیلسوف نظر می‌دهد، گزارشگر خبر می‌دهد و هنرمند معنا و پایداری خلق می‌کند.

کلام مؤثر نیازمند مهارت در بیان، هوش هیجانی بالا برای مدیریت عواطف مخاطب و توانایی تبدیل احساس شخصی به حس مشترک است.

امنیت محیطی شرط اصلی برای هنرنمایی، علم و زیبایی است. بدون امنیت، سرمایه، دانش و هنر فرار می‌کنند. انسان‌ها با زبان فکر می‌کنند؛ نخست زبان هست و پس از آن اندیشه از زبان زاده می‌شود. زبان ترکیبی از واژه‌های خنثی و با بار عاطفی است. استفاده از واژگان دارای بار عاطفی، مستلزم ایجاد یک دنیای ویژه بین گوینده و مخاطب است که برای تفاهم ضرورتاً باید مشترک باشد.

اگر ادبیات پایداری عبارت باشد از ادبیاتی که حول وطن، حقیقت و ارزش‌های متعالی و مقدس شکل می‌گیرد؛ مهم‌ترین رسالت ما اولاً کشف استعداد خلق قله‌ها؛ ثانیاً عرضه این آثار به جامعه توسط رسانه‌های گروهی و ثالثاً پاسداری از آن است.

مفهوم وطن مجموعه‌ای از خاک، فرهنگ، آثار مختلف به صورت جزیره‌های پراکنده است. ادبیات پایداری در این میان به سراغ قله‌هایی می‌رود که در طول تاریخ ایجاد کرده است.

روایت در دورهٔ پساشعر مهم‌ترین رسانهٔ ادبی است و به مدد آثار فرهنگی می‌توان روایت را فربه کرد و این آثار را به قله نزدیک کرد. در دنیای کنونی حداقل با دو مواجهه کلی با روایت مواجهیم: ۱- روایت به عنوان تفسیر ماقع که هر کسی از نظر خود این تفسیر را انجام می‌دهد. ۲- روایت به عنوان سازنده و جاعل حقیقت که روایت‌گر در صدد القای حقیقت است.

روایت برای موفقیت نیاز به تبدیل به باور دارد. در صورتی که باور برای مردم قابل تکیه باشد و زمینهٔ تکیهٔ مردم به این باور وجود داشته باشد، تبدیل به وجدان عمومی شده و وجدان عمومی تنها صورت پایدار فرهنگ است که در

بلندمدت در حافظه باقی می‌ماند.

نقاط قوت وضع موجود

ادبیات پایداری می‌تواند به مثابه یک نهاد فرهنگی باشد که این نهاد به عنوان سرمایه اجتماعی عمل کند و به گذار از جنگ و پسا جنگ کمک کرده و کارکرد روایت را تغییر بدهد. ادبیات پایداری در اعتمادسازی و امیدآفرینی برای جوامع مؤثر است و می‌تواند در اتصال نسل امروز به گذشته و ارائه الگوهای فداکاری و رشادت برای آینده‌سازی موفق باشد. امکان تطبیق مفاهیم تاریخی (مانند مبارزه با اشغالگران پرتغالی یا مغول) با شرایط کنونی (مانند تنگه هرمز و خلیج فارس) قدرت تفهیم به عموم مردم داشته و نیازمند وجود سواد زمینه‌ای بالا در مخاطب نیست. متون ادبی (رمان، داستان، شعر، نمایشنامه) استعداد قابل توجهی در تلطیف روحیه جامعه، افزایش تحمل رنج‌ها و خسارات ناشی از جنگ‌ها و بحران‌ها دارند. در حال حاضر ایران از وجود نیروهای محرکه متعهد و پژوهشگرانی که تلاش می‌کنند تجربیات میدانی را به اسناد معتبر فرهنگی تبدیل کنند، بهره‌مند است. مجموعه‌هایی نمایشی وجود دارد که تلویزیون بارها آن‌ها را پخش کرده است؛ هرگاه این روایت‌ها مجدداً بازپخش می‌شود، مجدداً جزء آثار پربیننده می‌شود. چون این روایت‌ها تبدیل به باور و سپس وجدان جمعی شده است. هر تاریخی متشکل از سه عنصر، روایت، باور و وجدان جمعی است.

نقاط ضعف وضع موجود

فاصله گرفتن نسلی از گذشته تاریخی و فرهنگی خود تحت تأثیر تبلیغات رسانه‌ای و هیاهوهای سیاسی، که باعث قطع رشته حیاتی هویت شده است. به عنوان مثال نفس به کار بردن واژه «ایثار»، ما را به دنیای مقدسات نزدیک می‌کند و بکارگیری آن می‌تواند در تفاهم با نسل‌های جوان ایجاد دست‌انداز کند، چرا که اشتراک اندکی با دنیای مقدسات دارند. با وجود فداکاری و ایثارهایی که به صورت عملی در جامعه ما وجود دارد و تغییردهنده ذهنیت است ما روایت‌های موافقی از این ایثارها نمی‌بینیم. دلیل این شکست را می‌توان در تعبیر تی. اس. الیوت یافت که می‌گوید هنر یا فخیم است یا وجود ندارد. روایتی که نتواند به باور تبدیل شود، در واقع وجود ندارد. وضعیت فعلی نشان‌دهنده نیاز مبرم به بازسازی خاطرات ملی، مستندسازی وقایع جنگ تحمیلی و جنگ مستمر فرهنگی، و تبدیل تجربیات میدانی به سرمایه اجتماعی و امیدآفرینی است. استفاده از روش‌های تحمیلی برای اقناع مخاطب، منجر به مقاومت و عدم پذیرش عمیق می‌شود. ایجاد تضادهای بی‌وجه مانند صلح در برابر جنگ به عنوان گزینه‌های متضاد مطلق، در حالی که شکل‌های ستیز دشمن دگرگون‌شونده است، پذیرفتنی نیست. تلاش برای ساخت اسطوره‌هایی مصنوعی سبب آسیب جدی به روحیه جامعه، وجهه نهادها (مانند روحانیت) و جریان انقلاب - پس از فاش شدن واقعیت - می‌شود. افتادن به بوته تکرار، عدم اندیشه‌ورزی کافی و صدور دستورالعمل‌های یکسان برای تفکر که مانع تولید ادبیات اصیل و چندصدایی می‌شود، ادبیات پایداری را در چنبره تکرار و نبود نوآوری گرفتار می‌کند. انگ زدن، مشابه‌سازی‌های نادرست، قضاوت‌های سطحی و برجسب‌زنی‌ها زمینه‌ساز تبعیض و ظلم می‌شود. نبود محیط امن برای هنرمندان که باعث فرار استعدادها و کاهش کیفیت آثار هنری می‌گردد.

وقتی احساس بدون پایه اندیشه‌ای محکم باشد، اثر هنری دچار سستی و جهت‌گیری‌های ناپایدار می‌شود. تلاش صداوسیما برای ایجاد چندصدایی و پرهیز از برجسب‌زنی به ضعیف‌ترین، اشتباه‌ترین و غیرهنری‌ترین شکل خود انجام می‌شود. مخاطب این تناقض را نمی‌فهمد و نمی‌پسندد که زنی با یک حجاب مطرود از نظر رهبری، شعار جانم فدای رهبر بدهد.

نمونه کتاب دا - به رغم توفیقی که در بازار کتاب یافته است - به ما نشان می‌دهد که یک ایثارگری مثال‌زدنی که می‌توانست جایگاهی جهانی بیابد به دلیل آن که روایت آن چنان که باید فخیم و قدرتمند نبود، نه توانست به تأثیری جهانی برسد و نه در بلندمدت در حافظه جمعی ایرانیان باقی ماند.

بر خلاف تبلیغاتی که پیرامون روایت درمانی می‌شود، نباید از آثار سوء این پدیده آن‌گاه که از سطح خصوصی به سطح سیاسی و اجتماعی کشیده می‌شود غفلت کرد. در روایت درمانی، درمانگر، روایت جدیدی از فرد به خود ارائه می‌دهد و روایت خود را می‌سازد. روایت درمانی پشتوانه‌ای از نسبی‌گرایی دارد و مبتنی بر انکار وجود حقیقت فراگیر است.

تعمیم روش روایت درمانی شخصی به سطح اجتماعی، باعث پدیداری نسل‌هایی از جامعه می‌شود که در مورد وقایع مشترک جامعه، روایت‌هایی مختلف، نسبی و غیر مشترک عرضه می‌کنند. در واقع روایت درمانی در سطح سیاسی، باعث چندارزشی و چندروایتی شدن جامعه و نهایتاً چندپارگی آن می‌شود.

تجویزهای راهبردی

همان‌گونه که بورديو می‌گوید از سرمایه نمادین تحمیلی باید پرهیخت. آن‌گاه که مخاطب احساس کند وضعیت ایثارگری به او تحمیل می‌شود، نمی‌توانیم ارزش‌ها را به سرمایه اجتماعی تبدیل کنیم. مخاطب خود در یک جمع‌بندی و در پایان روایت، ایثار را به همراه هزینه‌های آن انتخاب می‌کند و می‌پذیرد. روایت‌ها باید این احساس را در مخاطب ایجاد کند که خود شخصاً به نقطه‌ای رسیده است و کسی این مسئله را به او تفهیم نکرده است.

ادبیات پایداری باید بر باور درونی و تعهد اخلاقی تأکید کرده و بر تغییر درونی افراد از طریق باورمندی به جای اجبار بیرونی تمرکز کند. برای این منظور باید از تعریف‌های برجسبی و سطحی و نمایشی به سمت تجربه‌های زیسته حرکت کنیم. برجسب‌هایی نظیر معصومیت و قداست شخصیت‌های ایثارگر، از ابتدا این مفهوم را برای سرمایه اجتماعی دسترسی‌ناپذیر و در پس دیوار می‌کند.

رهبران و متفکران باید برای جذب حداکثری یعنی همراه کردن طیف‌های مختلف جامعه بدون ایجاد تقابل تلاش کنند. رهبران باید حضور فعال اما غیرسلطه‌طلبانه در جامعه داشته باشند.

سبک روایت و گفت‌وگو در ادبیات پایداری باید اصلاح شود. روایت‌گران باید مهارت‌های بیان مؤثر و هنرمندانه را بیاموزند، هوش هیجانی تولیدکنندگان محتوا برای درک بهتر مخاطب باید تقویت شود و روایت‌گران باید احساسات شخصی را به تجربیات مشترک انسانی تبدیل کنند.

مدیریت هوشمندانه روابط اجتماعی و فرهنگی از شرایط نفوذ روایت‌های پایداری است. برای این منظور باید تقابل کاهش یافته و همدلی در فضای عمومی افزایش یابد؛ امور مقبول و محبوب با رویکرد معقول و منطقی پذیرفته شود و از ظرفیت‌های مثبت ادبیات متعهد برای تربیت انسان‌های متعهد به پاکی و انسانیت، نه پلیدی یا پوکی استفاده شود.

شیوه روایت‌گری موجود باعث شده تنها مخاطبانی برای روایت‌های پایداری باقی بمانند که عضوی از دنیای روایت‌گزند؛ در حالی که روایت‌گر باید جهانی مشترک با مخاطب خلق کند. برای این منظور قهرمان‌های روایت باید پیچیده باشند و نه تک‌بعدی؛ مردد باشند و نه یقین‌مند؛ گرفتار پیامدهای انتخاب خود باشند و نه منزله از انتخاب‌های خود. هر اندازه که در روایت‌ها از برجسب‌های ایده‌آل فاصله بگیریم و قهرمان‌هایی غیر معصوم اما دست‌یافتنی بسازیم، برای افراد قابل درک و قابل انتقال‌تر است.

در روایت‌های اسطوره‌ای، شخصیت‌های یکدست، بدون تعارض و بدون تردید داریم که چندان مورد پسند نیست. در حالی امروزه باید در شخصیت‌پردازی به سمت الگوی چندصدایی باختین برویم. الگوی دانای کل ارزشی که در روایت‌های غالب ما وجود دارد؛ مسیر ارتباط مخاطب با خود را می‌بندد. در این الگو باید صدای تردیدها و انتقادها نیز به رسمیت شناخته شود و در نهایت جمع‌بندی قهرمان از این تردیدها را ببینیم تا به مرز تأثیرگذاری بر مخاطب برسیم. تا زمانی که به روایت‌گری درجهٔ اول نرسیم در آفرینش هنری ناکامیم. اسطوره‌های ادبی فارسی نظیر مولوی و فردوسی به دلیل روایت مؤثری که داشته‌اند ماندگار شده‌اند.

واکاوی دقیق خاطرات ملی، جریان‌های فکری و حکومت‌ها در طول تاریخ از طریق متون ادبی، دینی و تاریخی و بازگویی آن‌ها برای نسل جدید جهت احیای هویت ضروری است.

تولید و تکثیر محتوای ادبی مبتنی بر واقعیت‌ها و حقایق موجود (مستندسازی وقایع، ذکر علل و عوامل فداکاری‌ها) شرط ترمیم سرمایه اجتماعی است.

خلق روایت، نیاز به روایت‌گرهای برجسته و مؤلف دارد. اگر بتوانیم استعدادهایی را در زمینهٔ روایت‌گری کشف کنیم قادریم روایت‌های خود را به بخشی از فرهنگ تبدیل کنیم. دانشگاه باید برنامه‌ای برای کشف استعدادها در زمینه روایت‌گری و خلق ادبی از میان دانشجویان داشته باشد. به نظر می‌رسد بخش فرهنگی دانشگاه -از طریق برگزاری رویدادها- و بخش آموزشی دانشگاه -از طریق بازنگری در سرفصل‌ها و برنامه‌ریزی برای جذب استعدادهای متخصص و سازنده- این وظیفهٔ کشف استعداد را داشته باشند. تا زمانی که یک جریان رودخانه‌ای عظیم در زمینه روایت‌گری پیرامون ارزش‌ها ایجاد نشود، امکان صید ماهی‌های بزرگ نخواهیم داشت.

در سطح اجتماعی از حافظهٔ اسطوره‌ای و مناسکی باید به سمت حافظهٔ جمعی مؤثر بر تجربهٔ زیسته مخاطب حرکت کرد. جنگ اخیر، یک تجربهٔ زیسته بین تمامی افراد جامعه بوده و فرصتی برای ایجاد حافظهٔ جمعی است. تجربیات زیستهٔ اقشار گوناگون مردم در جنگ‌های نرم و سخت باید به آثار هنری متنوع (فیلم، تئاتر، رمان) تبدیل شود تا پیام‌های مقاومت به نسل‌های بعد انتقال پیدا کند. شرط تحقق یک حافظهٔ جمعی از جنگ رمضان آن است که نقش هر کسی در جنگ در جایگاه خود باید دیده شود، نه این که گروهی از اعضای جامعه احساس کنند که از روایت جنگ حذف و فعالیت‌های آن‌ها از حافظهٔ جمعی پاک می‌شود.